

را به نور ایمان خود روشن کن و با نیروی ایسمانت به نام پیغمبر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پرتوافشانی کن. اگر در بوستان گلی نباشد قمری و عندلیب نغمه‌سرایبی نخواهند کرد. اگر در میان برگ‌ها شکوفه لیخند نزند در بوستان روزگار گل نخواهد خندید. اگر نام محمد (صلی الله علیه و آله) در میان نباشد نبض عالم وجود حرارتی نخواهد داشت.

آری همان‌طور که پاکستان در پرتو تعلیمات او به وجود آمد تحقق جمهوری اسلامی ایران نیز آرمان اقبال بود و ما سرفرازیم که توانستیم با انقلاب اسلامی آرزوی عینی اقبال را به جهانیان عرضه کنیم.

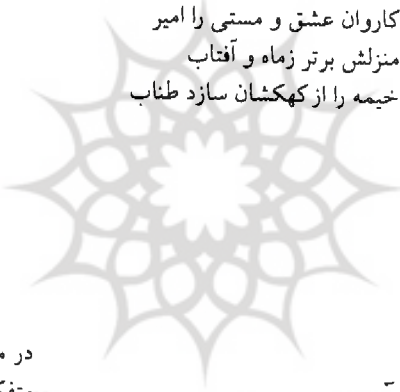
خوشبختانه از برکت این انقلاب شکوهمند اندیشه‌های این مصلح کبیر بیش از پیش شناسایی و معرفی شد، رهبر معظم و فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مدظله‌العالی که خود یکی از

اقبال‌شناسان بزرگ معاصر است بارها و بارها به معرفی شخصیت اقبال و تبیین اندیشه‌هایش پرداخته و ما خوشوقتیم که برای بزرگداشت آن علامه تاکنون کارهای شایسته‌ای را انجام داده‌ایم، اما باید همواره این فعالیت‌ها را گسترش دهیم و بدانیم که وجود اقبال از جاودانگی مناسبات فرهنگی ایران و پاکستان محسوب می‌شود و به راستی او حلقه اتصال این رشته محکم و ناگسستنی است.

از یکایک دست‌اندرکاران برگزارای این مجمع به ویژه آکادمی اقبال و بخش اقبال‌شناسی دانشگاه پنجاب سپاسگزارم و برای همه حضار آرزوی توفیق دارم و پیام خود را با این شعر اقبال به پایان می‌برم که گفت:

پیر رومی مرشد روشن ضمیر
کاروان عشق و مستی را امیر
منزلش برتر زماه و آفتاب
خیمه را از کهکشان سازد طناب

نور قرآن در میان سینه‌اش
جام جم شرمنده از آینه‌اش
از نی آن نی نواز پاک‌زاد
باز شوری در نهاد من فناد
گفت جان‌ها محرم اسرار شد
خاور از خواب گران بیدار شد
جذب‌های تازه او را داده‌اند
بندهای کهنه را بگشاده‌اند
جز تو ای دانای اسرار فرنگ
کس نگو نشست در نار فرنگ
باش مانند خلیل الله مست
هر کهن بتخانه را باید شکست
امتان را زندگی جذب درون
کم نظر این جذب را گوید جنون
هیچ قومی زیر چرخ لاجورد
بی‌جنون ذوفنون کاری نکرد
مؤمن از عزم و توکل قاهر است
گر ندارد این دو جوهر کافر است
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
سیدمصطفی میرسلیم



در میان آثار مکتوب به جای مانده از متفکر، شاعر و مصلح بزرگ مشرق زمین در قرن حاضر، علامه اقبال، اشعار فارسی او جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا قالب شعری، برای همه متفکران که برخوردار از اندیشه‌ها و یافته‌های عمیق عرفانی و معنوی بوده‌اند، قالب مناسبی برای بیان مطالب بلندشان بوده است.

یک متفکر، در قالب نثر، آموخته‌های خود را که آثار اندیشه دیگران است، همراه با استنتاجات منطقی و ابداعات احتمالی ذهن خود، به رشته تحریر درمی‌آورد، ولی شعر، این مجال را به شاعر می‌دهد که لطائف یافته‌های خود را، بدون اینکه ملزم باشد که مبادی استدلالی و منطقی آن را نیز تبیین کند، به دیگران منتقل سازد. علاوه بر این، شاعر می‌تواند احساسات خود را نیز ابراز نماید و آنچه را در درون دارد از قبیل شور و شوق، دغدغه و اضطراب، امید به

علی ذوعلم

منشور

علامه اقبال در برابر غرب



آینده و نگرانی و بیم را به مخاطب خود برساند.

اشعار فارسی علامه اقبال، بخصوص بخاطر اینکه او فارسی را زبان فطرت و احساسات خود می‌دیده، و یافته‌های متعالی خود را در قالب الفاظ و اصطلاحات فارسی دریافت می‌کرده است، از بلندی و عمق ویژه‌ای برخوردار است.

معمولاً برای بیان دیدگاه علامه اقبال در موضوعات مختلف، اشعار مربوط به آن موضوع، انتخاب می‌شود و با بررسی و تجزیه و تحلیل آن، نظر اقبال بیان می‌گردد. البته برداشت‌های به دست آمده از این شیوه، اگر با تتبع کافی در اشعار وی انجام گیرد، و با انصاف علمی و بدون دیدگاه خاص مفسر، همراه باشد، برای بیان افکار علامه اقبال، راه درستی است و اگر چه بیش از نیم قرن است که اقبال‌شناسان و اقبال‌دوستان، عمدتاً با استفاده از این شیوه به بیان دیدگاه‌های علامه اقبال پرداخته‌اند، ولی همچنان ضرورت استفاده از این شیوه برای بهره‌برداری‌های بیشتر و برداشت‌های کامل‌تر و عمیق‌تر از کلام حکیم است، احساس می‌شود.

اما در کنار این شیوه، شیوه دیگری را هم می‌توان برای غواصی در اقیانوس افکار اقبال، مورد بهره‌برداری قرار داد. این شیوه، تجزیه و تحلیل و بررسی افکار اقبال، با غور و تأمل در یک قطعه خاص از غزلیات یا مثنوی‌های اوست. معمولاً شاعر بخشی از اندیشه خود را در قطعه‌ای از اثر خود، جلوه‌گر می‌سازد و هر قطعه، تجلی بُعدی از ابعاد اندیشه شاعر است که عناصر مختلف آن، در یک مجموعه معنی‌دار و ارگانیکی، مرتبط شده‌اند و تجزیه و تحلیل آن قطعه، این ارتباطات را نیز می‌تواند نشان دهد، چیزی که در شیوه بررسی موضوعی، معمولاً از نظر دور می‌ماند.

هنگامی که با انتخاب ابیات خاص از غزلیات یا مثنوی‌های یک شاعر، موضوع خاصی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، رابطه آن موضوع با موضوعات دیگری که در هر قطعه، مورد نظر شاعر بوده است، مورد غفلت قرار می‌گیرد و مجموعه منسجم و مرتبطی که ذهن خلاق

شاعر، آن را اراده و القاء کرده است، از نظر پنهان می‌ماند.

همچنین در شیوه «بررسی موضوعی»، این مفسر است که با دیدگاه و نظر خود، موضوعی را مورد توجه قرار می‌دهد و در آثار شاعر، به دنبال دیدگاه او می‌گردد! اینجا دیگر شاعر در انتخاب و القاء موضوع نقشی نداشته است و چه بسا موضوعات مهمی در آثار شاعر، مدّ نظر قرار گرفته باشد که اگر بررسی افکار شاعر، در این شیوه منحصر شود، آن موضوعات، هیچ‌گاه مورد توجه و تأمل واقع نشود.

به هر حال دو شیوه بررسی متمایز برای بررسی افکار یک شاعر، وجود دارد: یکی «شیوه بررسی موضوعی» و دیگری «شیوه بررسی ترتیبی». و هر کدام از این دو شیوه مزایا و معایبی دارد که در این مقدمه کوتاه نمی‌گنجد و هدف این مقاله هم پرداختن به این موضوع نیست. ولی بر این مهم تأکید می‌شود که در بررسی اشعار علامه اقبال، باید از شیوه بررسی ترتیبی نیز بهره جست و به شیوه موضوعی نباید اکتفا کرد.

در این مقاله، یکی از مثنوی‌های بلند و عمیق علامه اقبال مورد بررسی کوتاه و گذرا قرار می‌گیرد، نمی‌توان این مختصر را تفسیر ترتیبی این قطعه دانست. زیرا شرح و تفسیر این قطعه، مجالسی وسیع و مفسری شایسته را می‌طلبد. عنوان این قطعه عنوانی است که یکی از دیوان‌های شش‌گانه فارسی علامه اقبال، بدان نامیده شده است: «پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟»

عنوان این قطعه از عناوین هشداردهنده و برانگیزنده‌ای است که کمتر همانندی را در سراسر اشعار علامه اقبال، همچون آن می‌توان یافت. سئوالی از سردرد و احساس مسئولیت در شرایطی که «اقوام مشرق» مورد هجوم همه جانبه‌ای قرار گرفته‌اند، که این پرسش همچنان در میان متفکران و روشنفکران متعهد مشرق زمین مطرح است و پیدا کردن پاسخ و بکار بستن آن برای نجات مشرق زمین، همچنان اهمیت حیاتی دارد.

در این مثنوی که دارای ۶۵ بیت است

از نظر اقبال

هدف و آرمان غرب رواج

بی‌دینی و جدا کردن

رسم و راه زندگی از

آیین و مرام دینی است

موضوعات و نکات مهمی مورد توجه اقبال بوده که شاید در این مقاله، فقط بتوان فهرستی از این نکات را مرور کرد.

این مثنوی اینگونه آغاز می‌شود:

آدمیت زار نالید از فرنگ

زندگی هنگامه برچید از فرنگ

پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟

باز روشن می‌شود ایام شرق

در ضمیرش انقلاب آمد پدید

شب گذشت و آفتاب آمد پدید (ابیات ۱ تا ۳)

این ابیات آمیزه‌ای از بیم و امید را در خود دارد، ضمن بیان تأثیر مخرب و تأسفبار «فرنگ»، برآمدن نور بیداری و آگاهی در مشرق زمین را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و از همان ابتدا، این توهم را که در برابر هجوم فرنگ و برچیده شدن هنگامه زندگی باید سرسازش و تسلیم فرود آورد و چاره‌ای نمی‌توان اندیشید، از بین می‌برد و به موازات بیان اثر تخریبی غرب، پیدایش انقلاب در ضمیر و درون مشرق زمین، و سپری شدن ایام تاریکی و جهالت را مورد تأکید قرار می‌دهد.

در این مثنوی، «فرنگ» و «یورپ» در برابر «شرق» و «آدمیت» قرار گرفته و دو موضوع اصلی، محور کلام اقبال است:

یکی «معرفی غرب» و دیگری «چاره شرق»

از نظر اقبال هدف و آرمان غرب، رواج

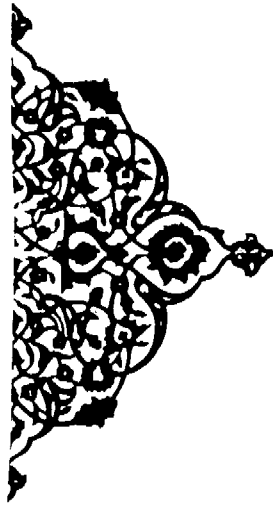
بی‌دینی و جدا کردن رسم و راه زندگی از

آیین و مرام دینی است. اقبال از اندیشه «لادینی» غرب می‌نالد و غرب را بنیانگذار رسم بی‌دینی و ترویج فرهنگ لابیالی‌گری در جهان می‌داند (بیت ۴). اگرچه به نظر او، سلاح بی‌دینی خود غرب را نیز از پا درمی‌آورد و سقوط غرب را موجب خواهد شد. از دیدگاه اقبال، غرب نه فقط از نظر آیین زندگی، «لادین» است، بلکه اساساً «اندیشه فرنگ»، اندیشه لادینی است (بیت ۱۷) و به نظر اقبال، اشکال اساسی تفکر غربی، همین است، که ریشه و زمینه و انحراف آن از مسیر انسانیت و موجب «مشکلات حضرت انسان» شده است. (بیت ۶) مبنای جهان‌بینی غرب در دو محور کلی خلاصه می‌شود که هر دو، خطای غرب را در شناخت «انسان» نشان می‌دهد:

یکی اینکه انسان فقط دارای بُعد مادی است و «در نگاهش آدمی آب و گل است» و دیگر اینکه حیات و زندگی انسان، مقصود و غایتی ندارد و «کاروان زندگی بی‌منزل است» (بیت ۷). و هنگامی که اساس یک جهان‌بینی در مورد انسان، به این دو خطای بزرگ دچار باشد، نمی‌تواند تکلیف انسان را در میان مبدأ و مقصد روشن کند. غرب، مبدأ انسان را نشناخته و مقصود انسان را نیز نشناخته است، پس چگونه می‌تواند «جهانبانی» و هدایت انسان را بر عهده بگیرد؟ (بیت ۴۸)

غرب که در نگاه برخی غرب‌زدگان، پیشتاز علم و فرهنگ و تمدن است، از نگاه اقبال، سوداگری است که دورویی و تظاهرپیشه ساخته و با قدرت و قهری که از راه تکنولوژی به دست آورده، در صدد اسارت نوع بشر است. به نظر اقبال، جهانیان - به معنی کسی که بخواهد جهان را هدایت کند و رهبری نوع بشر را بر عهده بگیرد - نمی‌تواند و نباید «سوداگر» باشد. زیرا برای سوداگران، فقط منافع شخصی و ملی خودشان مطرح است و آنان نمی‌توانند خیر کل بشر را لحاظ کنند (بیت ۴۶ تا ۴۸).

علم غربی‌ها نیز شمشیری است که آنان برای هلاکت بشر بر دوش خود انداخته‌اند (بیت ۱۵) و در جهت تحقق هدف خودشان که همان «لادینی» است، از آن استفاده می‌کنند. زیرا غرب، بین علم و دین، و علم



ای اسیر رنگ، پاک از رنگ شو
مؤمن خود، کافر افرونگ شو (بیت ۲۸)
به تعبیر علامه اقبال، سرمایه غرب، رنگ و بو است (بیت ۵۹) و چشم ظاهرین شرقیان، به فریب این افسونگر سوداگر، گرفتار شده و میدان را برای غرب، خالی کرده است (ابیات ۵۴، ۶۴): یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخره هم غافلون (قرآن کریم، آیه ۷، سوره روم).

به نظر اقبال، اگر شرقی به استعمار آشکار و پنهان غرب گرفتار آمده و اگر راه نفوذ غرب در شرق باز شده، ناشی از این نیرنگ بزرگ است، سرچشمه استعمار، تأثیر افسون غرب در چشم و دل شرقیان است.

راه و روش غرب، استثمار را پایه‌گذاری کرده و در این راه و روش رابطه «گرگ و میش» حلال و جایز شمرده شده است. اقبال، به استعمار فرهنگی هم اشاره دارد که بدون «حرب و ضرب»، حیات و معنویت انسان را مورد تهدید قرار می‌دهد (بیت ۵۱) و کسانی را که باید بیدارکننده دیگران باشند، به خواب خرگوشی فرو می‌برد!

فاجعه این است که کسانی که از خُم غرب نوشیده‌اند، بدون اینکه خود بدانند معنویت، شعور و آگاهی خود را در همان میخانه غرب از دست داده و تسلیم جهان‌بینی و نگرش غربی شده‌اند.

هوشمندی از خُم او می‌نخورد
هر که خورد اندر همین میخانه مرد
(بیت ۵۶)

اقبال همچنین به استعمار اقتصادی غرب توجه دارد که با «چرب دسنی» صنایع غنی شرق را می‌رباید و با تبدیل به کالاهای مصرفی و عرضه مجدد آن به شرقیان، بنیه اقتصادی آن را روز به روز تضعیف می‌نماید (ابیات ۶۲، ۶۳). به نظر اقبال، چهره دوگانه غرب، هنوز برای شرقیان معرفی نشده است و بنابراین، با تعابیر مختلف، و تشبیه و تمثیل سعی می‌کند این چهره نفاق‌آمیز و دوگانه را معرفی کند. غرب، گرگی است در لباس بره (بیت ۵) که «بر زبانش خیر و اندر دل شر است» (بیت ۴۸). غرب اگر ظاهری خندان و کم‌خروش دارد، بدان سبب است که می‌خواهد در سوداگری

و اخلاق فاصله افکنده و قدرت ناشی از علم را خارج از چهارچوب دینی و اخلاقی، بکار گرفته است (ابیات ۱۲ و ۱۳).

غرب، با استفاده نابخردانه از علم، موجب بدنامی و رسوایی علم شده است و به تعبیر علامه اقبال، جبرئیل علم و دانش، از هم‌نشینی و تأثیرپذیری از لادینی غرب، به ابلیس تبدیل شده (بیت ۱۴) و علم و فن از نقش اصلی خود خارج شده است. از نظر اقبال، غرب با جلوه‌گری و آراستن ظاهر خود، توانسته است شرقیان را فریب دهد.

آنچه در غرب است و زیبا می‌نماید، آب و رنگ و بو است و نه حقیقتی که دارای زیبایی واقعی باشد، شرقیان، اسیر این رنگ و بو شده‌اند و بنابراین، به غرب ایمان آورده‌اند و این ایمان به غرب، آنان را به خود کافر کرده است! و کفر به خود، البته با کفر به خدا، همراه است. زیرا کسی که خود را بشناسد و به «خود» ایمان آورد، خدا را نیز شناخته است: من عرف نفسه فقد عرف ربه (حدیث نبوی) و به قول اقبال:

از همه کس کناره‌گیر، صحبت آشنا
طلب
هم زخدا خودی طلب، هم ز خودی
خدا طلب

در اینجا نیز اقبال، ریشه اساسی گرایش شرقیان را به غرب که ناشی از اسارت در آب و رنگ است، موجب کفر به خود می‌داند:

و تجارت خود، ما را فریب دهد. آری «ما
چو طفلانیم و او شکر فروش» (بیت ۵۷).

اگر هم غرب، برای دفاع از حقوق بشر،
گسترش صلح و صفا، دفاع از مظلومین و
غیره، مجامع بین‌المللی را بنا می‌نهد، آن هم
از سر خیرخواهی نیست. بلکه «مکر و فن»
دیگری است برای اینکه بتواند شرقیان را
در چراگاه خود، برای شکاری بهتر و فربه‌تر،
پرورش دهد (بیت ۲۶).

به نظر اقبال، نکته‌ها و ظرایف فراوان
در تبیین چهره غرب هست که باید این
نکته‌ها، روشن شود و شرقیان، به چهره
واقعی غرب، پی برند و خود را از اسارت
این بلای خانمان‌سوز و دشمن انسانیت،
رها سازند. آری:

نکته‌ها کو می‌نگنجد در سخن
یک جهان آشوب و یک گیتی فتن (بیت

۲۷)

۲. شناخت شرق:

به نظر اقبال، شرقیان باید شرق را هم
بشناسند، زیرا مکر و فن و آب و رنگ
غریبان، اجازه شناخت شرق و توجه به
نقش عظیم آن را در تمدن بشری نداده است
درحالی‌که:

ساز و سوز و درد و داغ از آسیاست
هم شراب و هم ایاق از آسیاست
عشق را ما دلبری آموختیم
شیوه آدم‌گری آموختیم
هم هنر هم دین ز خاک خاور است
رشک گردون، خاک پاک خاور است
نمودیم آنچه بود اندر حجاب
آفتاب از ما و ما از آفتاب (ابیات ۳۳ تا ۳۶)
توجه به سرمایه‌های فرهنگی و معنوی
شرق، و بررسی نقش مشرق زمین در علم و
هنر و فلسفه و عرفان و شروع تفکرات
انسانی و الهی از مشرق زمین و اینکه

«جمعیت» در کلام اقبال، به همان معنی
اجتماع، وحدت و هم‌جهتی است. به نظر
علامه اقبال، رأی و نظر حق‌بینانه، بدون
قدرت و وحدت و جمعیت، نمی‌تواند
کارساز باشد و بنابراین، شرق باید به دنبال
کسب قدرت و قوت باشد و برای پرهیز از
«جهل و جنون» و «مکر و فسون» بین این
دو باید تلفیق کرد (بیت ۳۲).

به دست آوردن علم غریبان، برای
شرقیان نیز یک فریضه است. شرقیان باید
ابزار را از دست غرب بگیرند و از شمشیری
که غرب، برای هلاکت انسان استفاده
می‌کند، در راه سعادت بشر، بهره برند (بیت
۱۹). همچنین باید بین علم و ایمان پیوند
داد و عقل را در زیر حکومت دل قرار داد تا
روح اصیل شرقیان، به کالبدشان باز گردد
(ابیات ۲۱ و ۲۲).

به نظر اقبال عقل را باید در زیر حکومت دل

قرار داد تا روح اصیل

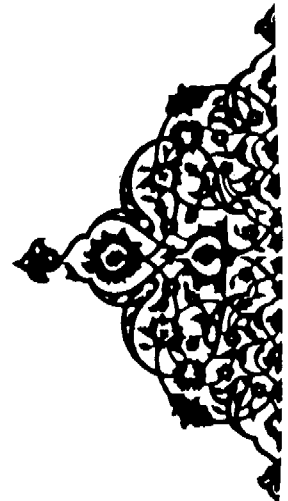
شرقیان به کالبدشان باز گردد



اقبال شروع حرکت را در ایمان به خود

خودشناسی، خداشناسی و نیز تلاش

برای پیدا کردن قدرت و قوت، معرفی می‌کند



اما چاره شرق چیست؟ پس چه باید
کرد ای اقوام شرق؟

۱. شناخت مغرب:

از دیدگاه علامه اقبال، شرقی‌ها و
بخصوص روشنفکران و علماء آنان، بینش
خود را درباره غرب باید اصلاح کنند. به
همین دلیل در این مثنوی، اقبال با بیان
برخی ویژگی‌های غرب، سعی می‌کند
وظیفه خود را انجام دهد. او پس از این
معرفی است که هرگونه امید و دل بستن به
غرب را برای اصلاح و تکامل و رشد شرق،
منتفی می‌داند (ابیات ۳۵ و ۴۵).

۴. توجه به جهان‌بینی الهی و اسلامی:

اقبال در برابر بینش الحادی و بنای
«لادینی» که غرب نهاده است، توجه به
جهان‌بینی الهی را لازم می‌داند. اصل پی
بردن به اسرار وجود از راه توجه و دقت در
آیات الهی را مطرح می‌نماید و با الهام از آیه
قرآن کریم که «انما یخشی الله من عباده
العلماء» (قرآن کریم، آیه ۲۸، سوره فاطر) علم و
دانش و معرفت را موجب خشیت بیشتر و
خضوع عمیق‌تر بنده مؤمن در پیشگاه خدا
می‌داند (بیت ۱۱). غرض اقبال از طرح این
مسئله، ضرورت توجه و سوق دادن
متفکران و اندیشمندان شرق به حکمت

مشرق خاستگاه انبیاء بوده است، نکات
مهمی است که شرق باید به آن توجه کند.

۳. اتکا به خود:

اقبال بعد از آنکه هر امیدی را به غرب
منتفی می‌کند و با صراحت، چاره دردهای
مشرق را در خود آنان می‌بیند، شروع
حرکت را در ایمان به خود، خودشناسی،
خداشناسی و نیز تلاش برای پیدا کردن
قدرت و قوت، معرفی می‌کند. او، وحدت
را مایه قوت می‌داند و با الهام از حدیث
نبوی که «یدالله مع الجماعة»، «قوت هر
ملت» را از «جمعیت» می‌داند (بیت ۳۱).

الهی و جهان بینی توحیدی است. در حقیقت سرمایه معنوی شرقیان، همان برخورداری آنان از عقیده توحیدی و عبادت خداوند است که بدون آن ایستادگی و مقابله با بینش غرب، میسر نخواهد بود. اقبال حرکت را در نظر به آیات الهی می‌داند و با الهام از آیات مکرر قرآن که با واژه «انظر»، انسان مسلمان را به دقت و توجه در طبیعت، تاریخ، انسان و پدیده‌های مختلف جهان، امر می‌کند، توجه به علم حقیقی را لازم می‌شمارد. (بیت ۹)

حکیم امت، در برابر نگاه غرب، که «آدمی آب و گل است» (بیت ۷)، نگاه قرآن را مطرح می‌کند که «علم آدم الاسماء کلهما» (قرآن کریم، آیه ۳۱، سوره بقره) و این علم و آگاهی است که آب و گل انسان را روشنی می‌بخشد (بیت ۱۱).

بدین ترتیب بُعد مادی انسان، همان آب و گل است، ولی روشنی بخش و حیات‌دهنده به این و آب و گل، «علم» است، نه علوم طبیعی و مادی، بلکه علم آیاتی الهی با نگرش توحیدی به جهان هستی، و همین بینش است که انسان مؤمن را به بهروزی می‌رساند و حس مسئولیت در برابر سرنوشت دیگران و دلسوزی برای آنان را نیز در انسان مؤمن برمی‌انگیزد (بیت ۱۱۰). و این برخلاف روحیه سوداگری غرب است که هم خودش را به هلاکت می‌کشانند (بیت ۴) و هم دیگران را به هلاکت و اسارت سوق می‌دهد (بیت ۱۵).

۵. استغناء اقتصادی از غرب:

اقبال با تأکید فراوان در ضمن هفت بیت از این مثنوی (ابیات ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱) بر قناعت به دستاوردهای خودی و بی‌نیازی از مصنوعات فرنگی تأکید می‌کند. او یکی از جنبه‌های فلسفه خودی را که در سراسر آثارش موج می‌زند، همین جنبه اقتصادی می‌داند. اقبال، توصیه می‌کند که به همانچه خود به دست آورده‌اید اکتفاء کنید و ظاهر فریبنده و آب و رنگ محصولات غرب، شما را فریب ندهد. به بوریای خود قناعت کنید و سراغ قالی نرم غرب نروید. دستار خود از قماش غرب تهیه نکنید که در غیر این صورت «صدگره

افکنده‌ای در کار خویش» (بیت ۵۵).

این توصیه‌های اقبال، سفارش «مدرس» - آن روحانی آزاد مرد ایرانی و مبارز بزرگ علیه استعمار - را به خاطر می‌آورد که تقریباً معاصر اقبال هم بوده است. او می‌گفت ما باید به مصنوعات و دستاوردهای خودمان قناعت کنیم تا بتوانیم در برابر غول غرب بایستیم. اقبال هم می‌گوید:

آنچه از خاک تورست ای مرد حر
آن فروش و آن پبوش و آن بخور (بیت ۶۰)

۶. نقش علماء امت:

اقبال، گره‌گشای کار امت‌های مسلمان را علماء می‌داند. او با الهام از حدیث شریف که «العلماء اماناء الرسل» آنها را مخاطب قرار می‌دهد و از آنان می‌خواهد که برخیزند و در ابتدا خود را از «نشئه فرنگ» رها کنند. به نظر اقبال کسانی که می‌خواهند مسئولیتی اجتماعی را ایفا کنند، ابتدا باید خود را از دست شیطان رها سازند و تهذیب نفس و خودسازی را به عنوان مقدمه لازم برای اصلاح جامعه انجام دهند. این تهذیب و خودسازی، از هر دو جنبه فکری و عملی باید باشد و روشنفکرانی که خود به تعبیر علامه اقبال نشئه فرهنگ‌اند (بیت ۴۲) و در میخانه آن «می» خورده‌اند (بیت ۵۶) نمی‌توانند نجات‌دهنده امت باشند:

ای امین دولت و تهذیب دین

آن ید بیضا برآر از آستین

خیز و از کار امم بگشاگره

نشئه آفرنگ را از سربنه

نقشی از جمعیت خاور فکن

و استان خود را زدست اهرمن (ابیات ۴۱ تا ۴۳)

و آخرین بیت این مثنوی تأکید بر این امر مهم است که شرق، همچون دریای عمیق و پرگوهر، باید با امواج خروشان خود، گوهر خود را، خود استخراج کند و از آن بهره‌برداری نماید. هم موارث فرهنگی و علمی و عرفانی خود را، خود در اختیار داشته باشد و از آن بهره برد، و هم خزائن اقتصادی و مادی خود را از دستبرد

بیگانگان محفوظ دارد، و چنان نشود که از غواصان بیگانه، گوهر خود را خریداری کند:

وای آن دریا که موجش کم تپید

گوهر خود را زغواصان خرید (بیت ۶۵)

با توجه به فهرستی که از موضوعات و نکات فراوان این مثنوی بلند اقبال ارائه شد و نگاهی به علل و عوامل نفوذ غرب در جوامع اسلامی، می‌توان برآستی آن را منشور عملی و کاملی برای چاره‌اندیشی در برابر غرب به شمار آورد. آنچه امروز نیز در جوامع اسلامی، مورد غفلت است، همان است که حکیم امت بدان اشاره می‌کند. و نکات مورد توجه علامه اقبال در این مثنوی، همچنان اتفاق و صحت و ضرورت خود را حفظ کرده است.

آری، نسل امروز و نسل‌های آینده ما همچنان به اقبال و اندیشه‌های اقبال نیاز دارند و باید که بانگ این جرس را با گوش دل بشنوند و حکیم امت را مقتدای خود قرار دهند تا هنگامه زندگی و حیات معنوی آنان تجدید شود:

نغمه من از جهان دیگر است

این جرس را کاروان دیگر است

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد

چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

رخت باز از نیستی بیرون کشید

چون گل از خاک مزار خود دمید